

تناقض است مثل اینکه «دختری از مادر خودش مسن تر باشد» این ذاتاً مستلزم تناقض است و یا مثل مثلثی که چهار ضلعی باشد. اما مواردی مثل اینکه عصا تبدیل به اژدها شود یا دانه گندم در مدت اندکی مبدل به خوشه گندم شود، اینها هیچ کدام مستلزم تناقض نیست. اینها همه اموری ممکن هستند منتهی امکانی که در حد وسع بشر نبوده و لذا از نظر وقوع یافتن و تحقق محال جلوه می کند. پس غیرممکن عرف با غیرممکن از نظر عقل که ما مطرح کردیم مشترک لفظی است یا خاص و عام اند.

*رشد: حالا با توجه به اینکه اصل مسئله روشن شد خوبست به اشکالات مطرح وجه بطور جداگانه پاسخ داده شود.
♦ البته این پاسخ ها خیلی کوتاه خواهد شد چرا که یا ما آن مبانی را می پذیریم و در این صورت حل این مشکلات نتایج اجتناب ناپذیر آن مبانی می شوند یا نمی پذیریم که بحث به آنجا منتقل می شود.

در شبهه اول مطرح کردند که آیا خدا می تواند کارهایی را که منطقاً متضمن تناقض است انجام دهد؟ جواب دادیم که خیر؛ به خاطر اینکه بارزترین چهره امتناع ذاتی، تناقض است. تناقض «نشدنی» است و لذا اصلاً اطلاق لفظ «کار» یا «وجود» یا «فعل» یا «خلق» در او اطلاق نارواست. تناقض قابل خلق شدن نیست چون خلق، فرع بر ممکن بودن است و تناقض یعنی ممکن نبودن، و اصولاً قدرت به آن تعلق نمی گیرد.

*رشد: مورد دوم اینکه آیا خدا می تواند از خودش سلب قدرت کند؟

♦ من در همان ابتدای بحث عرض کردم که معنای این حرف این است که آیا واجب الوجود می تواند واجب الوجود نباشد؟ چون قدرت عین ذات است، حتی آنهایی که قبول ندارند قدرت عین ذات است آنرا لازم ذات دانسته اند. پس معنای این جمله این می شود که آیا سلب شی از خود ممکن است؟ اما می دانیم سلب شی از خود امتناع ذاتی دارد یعنی مستلزم تناقض است.

*رشد: پارادوکس سوم همان پارادوکس مشهور شریک الباری است که آیا خدا می تواند شریکی برای خودش بیافریند؟

♦ اولاً سؤال خودش تناقض دارد اگر قرار باشد خدا شریکی بیافریند آن دیگر واجب الوجود بالذات نیست، خدا نیست، آن مخلوق است. پس اینطور می توانیم سؤال کنیم آیا خدا می تواند موجودی بیافریند که علم و قدرت او مطلق باشد؟ پاسخ اینست که حتی اگر چنین چیزی شدنی باشد، بین او و خدا یک تفاوت روشن وجود دارد و آن اینکه او خالق است و این دیگری مخلوق. پس حداقل در این جهت با هم فرق می کنند. پس دیگر هر دو نمی توانند واجب الوجود بالذات باشند.

اما اگر سؤال کنیم آیا اساساً می شود دو تا واجب الوجود بالذات داشت؟ در پاسخ می گوئیم: واجب الوجود بالذات یعنی کمال مطلق، قدرت مطلق و کلاً هستی مطلق. بنابراین سؤال شما به این برمی گردد که آیا می توان دو وجود مطلق و نامحدود داشته باشیم؟ این هم مستلزم تناقض است به این خاطر که اگر دو واجب الوجود، یعنی دو وجود مطلق و نامحدود داشته باشیم، یا هیچ تفاوتی با هم ندارند یا تفاوتی دارند، اگر هیچ تفاوتی ندارند پس یکی هستند و فرض دویت فرض باطل خواهد بود. پس اشتراک و افتراق دارند و این مستلزم ترکیب است و ترکیب هم از لوازم ممکن الوجود است. پس لازم می آید واجب الوجود، واجب الوجود نباشد و چیزی جز تناقض نیست.

*رشد: و اما پارادوکس چهارم اینست که آیا خدا

می تواند سنگی بیافریند که خودش نتواند آنرا تکان دهد؟

♦ جواب این سؤال هم مثل سؤالهای قبلی است. سنگی که نشود آنرا تکان داد یعنی مقدوری که مقدور نباشد، این هم نشدنی است. شما سؤال می کنید آیا می توان سنگی آفرید، یعنی مقدور خدا باشد، اما به شرط آنکه نتواند تکان دهد یعنی اینکه مقدور نباشد. چنین مثالی مستلزم تناقض است. بنابراین این کار ذاتاً نشدنی است. ضمن اینکه از جهت دیگر تعلق اراده خدا به اشیاء یک اراده گزافه نیست که بگوئیم خداوند در جایی نشسته این را تکان می دهد، آنرا تکان نمی دهد. تکان خوردن یا تکان نخوردن هر سنگی مشمول قواعد حاکم بر آن فعل است. این قواعد و قوانینی که بر عالم طبیعت حاکم است منجر به آن فعل می شود نه اینکه اراده الهی بطور گزافی به تکان دادن فلان سنگ تعلق بگیرد.



گذری بر علوم قرآنی

عجائب قرآنی

فضل اله خالقیان

۱۳۹۰

از بی نقصان و اضافه به جهان تبلیغ کرد. از وقتی که آیات قرآن تلاوت شد و کلید مفاهیم و معانی آن در دست مخاطبینش قرار گرفت بحث «علوم قرآنی» نیز رایج گشت. به مرور زمان و در بستر رشد فکری بشریت، هر روز دریچه‌ای تازه به روی این علوم باز شد و پرده‌ای دیگر از معارف آن بالا رفت تا تا زگی و طراوت آن و محاسن معارفش رهگشای انسانها در عمل و معامله با خود، دیگران و خدا باشد.

«علوم قرآنی چیست؟»

از دیرباز کتابهای متعددی در علوم قرآنی به رشته تحریر درآمده است و هر یک فهرستی از این علوم را طرح و در اطراف آن تحقیق کرده‌اند. هدف این مقاله معرفی این کتب یا تعریف آن علوم و تحدید حدود آن نیست، بلکه با طرح این علوم و اشاره‌ای به عناوین آن، نظر به برخی مسائل مهم و توضیح و تشریح آن دارد. از اینرو قبل از ورود به اصل مطلب (اعجاز قرآن) دو نکته را از نظر می‌گذرانیم. نخست اینکه علوم قرآنی

از زمان نزول وحی و نخستین درخشش پرتو آیات الهی تا جمع قرآن بین دفتین؛ و از آن پس تاکنون، همواره کلام الهی مطمح نظر صاحبان الباب و ملجأ امن راه جویان و سند مستحکم مسلمانان در برخورد با سایر اقوام و ملل بوده است.

این کتاب که معجزه جاویدان پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم و عروة الوثقای بشریت و جبل المتین خداوندی است، هنوز - چونان گذشته و برای همیشه - طنین دلربایش گوش جان می‌نوازد و چشمه زلال آب حیاتش، خضر دل را به زندگی جاوید رهنمون می‌سازد؛ و دریای بیکران معارفش، گوهرهای گرانبها به غواصان بحرش عرضه می‌دارد.

فریاد تحدی قرآن و ندای مبارزه طلبی اش - که اگر شما هم می‌توانید مانند قرآن بیاورید - همچون کوهی استوار آیت حقانیت آن را در همیشه تاریخ، برخ می‌کشد و اخبار غیبی اش از عجز جن و انس در مقابله با قرآن، گویای حقیقی‌ترین پیام خداوندی و نشانگر حق عظیم محمد(ص) بر انسانهاست. هم او که پیغام پروردگار را بی‌کم و کاست به مردم رساند و رسالتش

شامل چه مطالبی است و از چه مسائلی سخن می گوید؛ و دیگر آنکه چه نسبتی بین تفسیر و علوم قرآنی برقرار است.

«موضوعات علوم قرآنی»

در کتابهای معتبر علوم قرآنی یا تفاسیر این موضوعات و عناوین با اندکی تفاوت شامل این موارد است: تقسیم آیات به مکی و مدنی، سفری^۱ و حضری، لیلی و نهاری، تابستانی و زمستانی، فراشی و نومی، زمینی و آسمانی؛ سبب نزول؛ مناسبت بین آیات؛ نامهای قرآن؛ نامهای سوره ها؛ جمع و ترتیب قرآن؛ رسم الخط قرآن؛ قراءات قرآن؛ امثال قرآن؛ کنایات قرآن؛ غرایب قرآن؛ شناخت تفسیر و تأویل قرآن؛ شروط مفسر و آداب تفسیر و موضوعات متعدد دیگر.

به گمان نگارنده از میان مسائلی که در زمره علوم قرآنی مورد بحث و کاوش قرار می گیرد، تعدادی از آنها همچون: اعجاز قرآن؛ محکم و متشابه؛ ناسخ و منسوخ؛ و حقیقت و مجاز، نظر به تأثیری که در دید کلی انسان نسبت به قرآن و فهم او از معارف آن دارد، به گونه ای ممتاز می باشد. هم به این دلیل است که در این مقاله به مبحث بسیار مهم اعجاز قرآن پرداخته شده است.

اما در خصوص نسبت بین تفسیر و علوم قرآنی به نظر می رسد که آشنایی با مباحث این علوم مقدمه ای برای ورود به تفسیر قرآن باشد در عین حال که خود تفسیر را عیناً می توان از شاخه ها و فروع علوم قرآنی به حساب آورد.

«قرآن و وجوه اعجاز آن»

بحث از اعجاز قرآن، مسبوق به این است که معجزه و حدود کلامی آن و ضوابط اعتقادی اش قبلاً مبین گشته باشد و این خود بحث مستوفائی را طلب می کند که اینجا محل آن نیست. اجمالاً می پذیریم که معجزه عبارتست از: «امر خارق العاده ای که با اراده خدای متعال از شخص مدعی نبوت، ظاهر شود و نشانه صدق ادعای وی می باشد.»^۲ از دیگر ویژگیهای معجزه اینست که همراه با تحدی و دعوت مردم به مقابله به مثل باشد. اجزاء و عناصر این تعریف جملگی در قرآن محرز است و صراحت دعوت قرآن در تحریض منکران بر آوردن مثل قرآن یا بعض قرآن بر کسی پوشیده نیست.

قبل از تفحص در وجوه اعجاز قرآن، مناسب است یک نکته را مورد دقت قرار دهیم و آن اینکه «آیا معجزه کار خداست یا کار پیامبر؟» آیا معجزه جز به ذات اقدس حق به هیچکس و هیچ چیز حتی نفس پیامبر استناد ندارد؟ یا اینکه معجزه به اذن خدا ولی به دست پیامبر صورت می گیرد؟ و در این صورت

ارائه معجزه نه امری دلخواهی بوده و نه پیرو اقتراحات و هوسهای منحرفان خواهد بود که قصدشان معامله با پیامبر است نه ایمان آوردن به پیام او و تصدیق به رسالت او از جانب خدای متعال.

استاد شهید مطهری (ره) در مورد درخواستهای غیر معمول کفار مکه از پیامبر اسلام، می گوید: «در آیات ۹۰-۹۳ سوره اسراء سخن مشرکان اینچنین آغاز می شود لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَنْزِلَ لَنَا ... یعنی ما به سود تو به تو نمی گرویم و وارد گروه و دار و دسته تو نمی شویم، مگر آنکه تو به سود ما در مقابل، در این سرزمین خشک مکه چشمه ای از زمین جاری سازی (یعنی یک معامله)، ... مشرکان نگفتند: لَنْ نُؤْمِنَ بِكَ که به معنای این است که تا فلان معجزه را نکنی به تو ایمان نمی آوریم؛ گفتند: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ که به معنای این است که به سود تو به گروه تو ملحق نمی شویم؛ یعنی یک تصدیق مصلحتی، یک خرید و فروش عقیده ... معلوم است که این «مزد» خواهی است نه «بیته» خواهی و دلیل خواهی و معجزه خواهی. پیغمبر آمده مؤمن واقعی بسازد نه اینکه به بهانه معجزه رأی و عقیده بخرد.»^۳

در جواب به سؤال مذکور باید گفت، معجزه به عنوان امری خارق العاده فعل خدای حکیم است ولی در عین حال «می توان آنها را به وسائلی مانند فرشتگان یا پیامبران نسبت داد به لحاظ نقشی که به عنوان واسطه یا فاعل قریب دارند. چنانچه در قرآن کریم، احیاء مردگان و شفاء بیماران و خلق طیر به حضرت عیسی علیه السلام نسبت داده شده است.»^۴ به تعبیر لطیف شهید مطهری «معجزه مثل خود وحی است که به آن طرف وابسته است نه به این طرف. همانطور که وحی تابع میل پیغمبر نیست، جریانی است از آن سو که پیغمبر را تحت تأثیر قرار می دهد، معجزه نیز جریانی است از آن سو که اراده پیغمبر را تحت تأثیر قرار می دهد و به دست او جاری می شود. این است معنای اینکه وحی «باذن الله» است، معجزه «باذن الله» است.^۵ مرحوم علامه طباطبائی نیز در المیزان فصلی را به بیان تأثیر نفوس انبیاء در معجزات اختصاص داده است. در جایی از زبان علامه چنین می خوانسیم: «آوردن

*** از میان مسائلی که در زمره علوم قرآنی مورد بحث و کاوش قرار می گیرد، تعدادی از آنها همچون: اعجاز قرآن، محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ و حقیقت و مجاز به گونه ای ممتاز می باشد.**

معجزه و صدور آن از انبیاء، به خاطر میدتی است مؤثر که در نفوس شریفه آنان موجود است، که به کار افتادن و تأثیرش منوط به اذن خداست.^۸

نقش پیامبر در معجزه ختمیه

حال که دریافتیم معجزه در عین اینکه وابسته و مشروط به اذن خداست، نسبتی هم با مبدأ نفسانی پیامبر و اراده او دارد و در واقع نقش پیامبر در ارائه معجزه، نقش و تأثیر فاعل قریب است؛ سؤالی قابل طرح می باشد و آن اینکه در مورد معجزه ختمیه (قرآن مجید) پیامبر چه نقشی داشته است و تأثیر او به چه نحو بوده است؟ آیا بسان سایر معجزات، نفس پیامبر در تحقق و تکون قرآن نقش فاعلی (فاعل قریب) دارد؟ باید متذکر شد که از این فرض دو نوع تلقی و برداشت می توان داشت که یکی مقرون به صواب و اولی به قبول است و دیگری مردود و محکوم به طرد. اما قول صواب اینست که نفس شریف پیامبر اسلام و نفس الهی او را آخرین حلقه برای تجلی و ظهور کلام الهی بدانیم؛ به اینکه وجود شریف او که نقطه عطف بین دو قوس صعود و نزول است تنها مجلا و محطاً منحصراً بفرود وحی خداوند است، به گونه ای که با نبود او محلی که قابلیت تام برای پذیرش کلام حق و تحقق آن در مرتبه لفظ داشته باشد، یافت نمی شد. و اما تفسیر خطا آن است که وحی را در ذات خود و در مرتبه سماوی و قدسی اش، امری عریان و نامتعین بدانیم که در درون نفس پیامبر که خود با زبانی خاص و فرهنگ و جغرافیائی ویژه منصیح است، ترکیب گشته و صبغه و لباسی مناسب از زیور لفظ برگیرد. آیه ۱۵ از سوره شریفه یونس «قل ما یکون لی ان ابدله من تلقائی نفسی ان اتبع الا ما یوحی الی» که نافی هر گونه تبدیل و تبدل در پیام خدا از ناحیه پیام گیرنده آنست بر بطلان این برداشت گواهی می دهد.

تحدی قرآن

خداوند متعال نه تنها به قرائت قرآن و تدبیر در آیات آن دعوت می کند بلکه از همان اوایل بعثت برای اثبات حقانیت

*** تنها وضع لفظ به قرارداد اجتماعی بشر متکی و معلول آنست در حالیکه ارکان اصلی بلاغت در علوم و قوای ادراکی جای دارند؛ و علم و ادراک انسان نیز محدود و اصولاً ماهیتی استکمالی دارد.**

پیام نبوی، باب مبارزه طلبی را مفتوح و به مقابله با قرآن - اگر آن را سخن خدا و از جانب او نمی دانند - فراخوانده است. باید توجه داشت وجود این تحدی از یک سو و گشوده بودن قرآن و در معرض بودنش از سوی دیگر، خود نشان دهنده استحکام مکتب و علامت صدق دعوت آنست؛ چرا که در غیر اینصورت بیشتر باید در صدد مخفی کاری و طبقاتی کردن تعالیم آن و انحصاری ساختن معارف آن برای قشری خاص برمی آمد. این تحدی طی چند مرحله و در مراتب مختلف صورت بسته است. یک بار با قاطعیت تمام و بطور آشکار عجز جن و انس را از آوردن کتابی مثل قرآن، بیان می کند «قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لایأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیراً»^۷؛ یک مرتبه از معاندان و منکران می خواهد که غیر از خدا هر که را می توانند به کمک گیرند تا ده سوره مثل قرآن از پیش خود بافته و عرضه کنند «قل فأتوا بعشر سوره مثله مفتریات و ادعوا من استطعتم من دون الله»^۸؛ برای بار دیگر از ایشان می خواهد که اگر از صحت پیام الهی و صدق نبی او در شک و ریب هستند یک سوره همچون قرآن بیاورند «وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسوره من مثله»^۹ «قل فأتوا بسوره مثله و ادعوا من استطعتم من دون الله»^{۱۰}؛ دست آخر اینکه اگر از آوردن مثل قرآن، ده سوره همانند آن و یک سوره مثل سوره های آن عاجزند، پس سخن و کلامی همچون سخن قرآن بیاورند «فلیأتوا بحديث مثله ان كانوا صادقين»^{۱۱}.

نظری به سیر مراتب تحدی در قرآن نشانگر آنست که اولاً، قرآن خود را از آن حیث که کلام خداوند است و این کلام بر قلب پیامبری امی نقش بسته است، معجزه می داند. و ثانیاً، هر قدر به معارضات تخفیف داده شده و مقابله با بخش کوچکتری از قرآن، از ایشان خواسته شده است عجز ایشان بیشتر آشکار شده و حقانیت قرآن بیش از پیش مبرهن گشته است.

نکته ای که از بررسی این آیات بدست می آید - چنانچه صاحب التفسیر المنیر بیان نموده - اینست که قرآن به شکلی متنوع به تحدی برخاسته است، به این ترتیب که یک بار با نظم و معنا توأمآ به میدان آمده، و بار دیگر از ایشان خواسته است که اگر از ارائه چنین معانی عاجزند حداقل مطالبی خودساخته را با این نظم بدیع به رشته تحریر درآورند^{۱۲} ولی در هر دو بار ناتوانی ایشان ظاهر شد «ان التحدی کان متنوعاً، مرة بالنظم و المعنی، و مرة بالنظم دون المعنی، با فتراء شیء لا معنی له، و فی کل الاحوال ظهر فشلهم»^{۱۳}.

«جنبه‌ها و وجوه اعجاز قرآن»

اینک بحث اصلی خود را در بیان ابعاد و مظاهر اعجاز قرآن، با استمداد از تقسیم بندی شهید مطهری آغاز می‌کنیم. «از نظر کلی اعجاز قرآن از دو جهت است: لفظی و معنوی. اعجاز لفظی قرآن مربوط می‌شود به مقوله زیبایی، و اعجاز معنوی آن به مقوله علمی. پس اعجاز قرآن یکی از جنبه زیبایی و هنری است و دیگری از جنبه فکری و علمی.»^{۱۴}

آنچه که مرحوم مطهری در بخش الفاظ، به عنوان وجوه اعجاز برمی‌شمارند به قرار زیر است:^{۱۵}

۱. سبک قرآن نه شعر است و نه نثر؛ شعر نیست چون وزن و قافیه و خیالپردازی ندارد. نثر معمولی نیست چون از نوعی انسجام و آهنگ و موسیقی برخوردار است.

۲. هیچ سخنی مانند قرآن آهنگ پذیر نیست؛ آن هم آهنگهای مخصوصی که متناسب با عوالم روحانی است نه آهنگی مناسب مجلس لهو.

۳. قرآن زمینه‌هایی را که معمولاً بشر در آن به سخن سرایی و هنرنمایی می‌پردازد از قبیل فخر، مدح، هجو، مرثیه، غزل، و توصیف زیباییهای طبیعت، مطرح نکرده بلکه موضوعات قرآن همه معنوی است از قبیل توحید، معاد، نبوت، اخلاق، احکام، مواظب و قصص؛ در عین حال همین موضوعات در حد اعلائی زیبایی است.

سخن فخر رازی در تفسیر کبیر با این موضوع بی تناسب نیست «و اعلم انه قد اجتمع فی القرآن وجوه کثیرة تقتضی نقصان فصاحتہ، و مع ذلك فانه فی الفصاحة بلغ النهایة التي لا غاية لها و راءها فذلک علی کونه معجزاً»^{۱۶} وی در توضیح و تبیین این مطلب، نکاتی را برمی‌شمارد^{۱۷} از جمله اینکه، خدای متعال در قرآن طریق صدق را رعایت و از دروغ اجتناب کرده است و حال آنکه اگر شاعری دروغ را ترک گوید و ملتزم صدق شود شعرش تنزل می‌کند، چنانچه لیبیدن ربیعہ و حسان بن ثابت پس از اسلام آوردن، شعرشان نزول کرد. دیگر اینکه در یک قصیده، تنها یک بیت یا دو بیت آن کلامی فصیح است در صورتیکه قرآن به تمامی، کلامی فصیح و معجزنما است. ضمناً هر کسی که در وصف چیزی، شعری فصیح بسراید در صورت تکرار کلامش تنزل کرده و از طراوت اولیه ساقط می‌شود، اما در قرآن با اینکه تکرار فراوان است همه آیات در اوج فصاحت می‌باشد. آنچه که مسلم است اسلوب قرآن در کلام و سبک و آیات وحی، با هیچ یک از سبکهای رایج ادبی قابل تطبیق و در معرض مقایسه نیست. حتی کلام خود پیغمبر (ص) که قرآن بر زبان او جاری شده است با قرآن متفاوت می‌باشد. همین سبک خیره کننده در ارائه معارفی بلند مرتبه، لبهای معاندان را بر هم می‌دوخت و آخر الامر آنها

را وادار می‌ساخت که قرآن را از قبیل سحر و جادو بدانند. خود این اتهام، اعتراف ضمنی به خارق العاده بودن قرآن و نوعی اظهار عجز در برابر آن بود.

۴. هندسه بی نظیر در کلمات قرآن؛ نه کسی توانسته است یک کلمه قرآن را پس و پیش کند بدون آنکه به زیباییهای آن لطمه وارد سازد و نه کسی توانسته است مانند آن بسازد.

در این خصوص سخن زرکشی و مثالی را که طرح کرده است از نظر می‌گذرانیم: «مما یبعث علی معرفة الاعجاز اختلافات المقامات و ذکر فی کل موضع ما یلائمه، و وضع الالفاظ فی کل موضع ما یلیق به، و ان کانت مترادفة، حتی لو ابدل واحد منها بالآخر ذهبت تلک الطلاوة، و فانت تلک الحلاوة»^{۱۸} قرآن به گونه ای است که هر لفظ را در موضعی که شایسته آنست قرار داده؛ حتی اگر بخواهیم دو لفظ مترادف را با یکدیگر جایجا کنیم شیرینی و زیبایی قرآن خدشه دار خواهد شد «و کذلک قوله «ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه» و فی موضع آخر «فی بطنی محرراً» استعمال الجوف فی الاول و البطن فی الثاني مع اتفاقهما فی المعنی، ولو استعمال احدهما فی موضع الاخر لم یکن له من الحسن و القبول عند الذوق ما لا استعمال کل واحد منهما فی موضعه»^{۱۹} ملاحظه می‌کنیم جوف و بطن هر دو به یک معنا و مترادفند اما در آیه نخست از که استقرار یک قلب در درون آدمی سخن می‌گوید از کلمه «جوف» و در آیه دوم که ناظر به نذر همسر عمران است از لفظ بطن استفاده می‌کند. روشن است که جایجایی این دو لفظ، با اینکه در معنا متحدند موجب افت فاحشی در زیبایی قرآن و قبول آن در نزد ذوق سلیم می‌شود.

«فصاحت و بلاغت قرآن»

مجموع آنچه را که تاکنون در باب اعجاز لفظی قرآن، بیان شد می‌توان تحت عنوان «تحدی قرآن به فصاحت و بلاغت»^{۲۰} نام گذاری نمود. از آنجائیکه قرآن در بیان عمیقترین معارف و عالیترین معانی و حقایق، با بکارگیری الفاظ متداول در بین عرب جاهلی شیواترین عبارات و رساترین تعابیر را به کار برده است؛ به گونه ای که علیرغم دعوتهای مکرر به آوردن حتی سوره ای مانند قرآن، از مخالفان جز فتنه انگیزی و جنگ و نفس کشی جوایی شنیده نشد می‌توان به اعجاز قرآن پی برد. در حالیکه به عوض جنگ و ستیز با همه خسارات و مخاطراتی که دارد، آنها که در اوج شکوفایی هنری در زمینه سخنوری و شعرگویی بودند می‌توانستند با آوردن کلامی چون قرآن بطلان رسالت پیامبر را مبرهن ساخته و خود را از شر او - به زعم خودشان - رها سازند. نکته در اینجاست که «گزینش چنین الفاظ و ترکیبات متناسب و هماهنگ با معانی بلند و دقیق،

*** به تعبیر لطیف شهید مطهری، معجزه مثل خود وحی است که به آن طرف وابسته است نه به این طرف. همانطور که وحی تابع میل پیغمبر نیست، جریانی است از آن سو که پیغمبر را تحت تأثیر قرار می دهد، معجزه نیز جریانی است از آن سو که اراده پیغمبر را تحت تأثیر قرار می دهد و به دست او جاری می شود.**



*** از نظر کلی اعجاز قرآن از دو جهت است: لفظی و معنوی. اعجاز لفظی قرآن مربوط می شود به مقوله زیبایی، و اعجاز معنوی آن به مقوله علمی.**

برای کسی میسر است که احاطه کافی بر همه ویژگیهای الفاظ و دقایق معانی و روابط متقابل آنها داشته باشد و بتواند با در نظر گرفتن همگی اطراف و ابعاد معانی موردنظر، و رعایت مقتضیات حال و مقام، بهترین الفاظ و عبارات را انتخاب کند و چنین احاطه علمی بدون وحی و الهام الهی برای هیچ انسانی فراهم نمی شود. ^{۲۱} آیات شریفه تحدی به این ویژگی اشاره و وجه اعجاز قرآن را روشن نموده است: «ام یقولون افتریه قل فأتو بعشر سور مثله مفتريات و ادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقين فان لم یستجیبوا لکم فاعلموا انما انزل بعلم الله» ^{۲۲} عجز معاندان در مقابله با قرآن و عدم استجابیشان از این مبارزه جوئی آشکار به سبب آنست که قرآن از ساحت علم خداوند نازل شده است؛ و این احاطه علمی در توان هیچ بشری نیست «بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه» ^{۲۳}.

مرحوم علامه طباطبائی در المیزان، سوالاتی ^{۲۴} را در باب بلاغت قرآن مطرح و پاسخ گفته است. تأمل در این پرسش و پاسخ ما را با کیفیت بلاغت قرآن آشنا نموده و وجه اعجاز آن را بیش از پیش به ما می شناساند.

پرسش اول اینست که وضع کلام ناشی از قریحه انسان و معلول وضع و اعتبار اوست، پس چطور ممکن است که کلامی از حیث تألیف به حد اعجاز برسد و از قریحه چیزی ترشح شود که خود بر آن احاطه ندارد، در حالیکه فاعل اقوی از فعل خویش بوده و منشأ اثر محیط بدانست؟ و سؤال دیگر اینکه، بر فرض اگر چنین تألیف و ترکیبی در کلام رخ دهد، بدان معناست که هر یک از معانی موردنظر با ترکیبهای گوناگونی قابل ارائه است که این ترکیبها از حیث کمال و نقص و بلاغت و فصاحت با یکدیگر اختلاف دارند و از بین این ترکیبها تنها یکی است که گوی سبقت را ربوده و در بلاغت حد طاقت بشری را پشت سر نهاده است. لازمه این حرف آنست که در هر معنایی فقط یک ترکیب معجز وجود داشته باشد، در حالیکه فراوان پیش آمده که قرآن معنای واحدی را با بیانات مختلف و ترکیبهای متعددی ایراد کرده است؛ این در قصص قرآنی به هیچ وجه قابل انکار نیست. بنابراین چگونه می توان همه قرآن را معجزه دانست؟

﴿ مدار بلاغت قرآن ﴾

علامه طباطبائی بطور مشروح و با بیانی منضبط و دقیق، سوالات را پاسخ گفته و ریشه اشکالات را خشک کرده است. طالبان برای تفصیل بیشتر به تفسیر شریف المیزان مراجعه کنند. ماحصل کلام ایشان اینست که تنها کشف لفظ مفرد از معنای خودش مستند به قریحه انسان می باشد، در حالیکه ساختن کلام و ترتیب جملات به گونه ای که حاکی از جمال معنای

ذهنی باشد و همچنین تنظیم صورت علمیه در ذهن به صورتی که در جمیع روابط و مقدمات و مقارنات و لواحقش - یا در برخی از آنها - مطابق با واقع باشد امری است که به وضع الفاظ متکی نبوده و به نوعی از مهارت در صناعت بیان و فن بلاغت نیاز دارد.

از این امور سه گانه («آشنایی با وضع الفاظ و لغات» به گونه ای که بتواند به آن زبان سخن گوید؛ «آشنایی با علوم و معارف والا» یعنی حرفهای خوب و با ارزشی برای گفتن داشته باشد؛ «قدرت بر بیان معانی که در درون خود دارد» به شکلی که جمال معنا حفظ و مطابقت آن با واقع محفوظ باشد) تنها اولی مربوط به وضع الفاظ است که انسان با قریحه اجتماعی خود آنها را برای معانی که در نظر گرفته وضع می کند، اما دومی و سومی مربوط به نوعی از لطافت در قوه مدرکه است.

با این توضیحات نتیجه گیری آسان می شود. چون قوای ادراکی در آدمیان محدود است و ما به تفصیل حوادث خارجی و امور واقعی با تمام روابطی که بین آنها وجود دارد، احاطه نداریم لذا هیچ وقت از خطا ایمن نیستیم؛ مضافاً بر اینکه استكمال تدریجی در وجود ما مستلزم اختلاف تدریجی در معلوماتمان می شود، یعنی از نقص شروع می کنیم و به سمت کمال و پختگی ره می سپاریم. به همین دلیل گفتار یا نوشتار انسان در مقاطع مختلف زمانی در یک سطح نبوده و غالباً با تحولات و اختلافات فراوانی همراه می باشد.

«پس از همه مطالب گذشته روشن گردید، که بلاغت به تمام معنای کلمه وقتی برای کسی دست می دهد که اولاً به تمامی امور واقعی احاطه و آگاهی داشته باشد، و در ثانی الفاظی که ادا می کند الفاظی باشد که نظم و اسلوبی داشته باشد و موبه مو همه آن واقعیات و صورتهای ذهنی گوینده را در ذهن شونده منتقل سازد.»^{۲۶} از اینرو اشکالی باقی نمی ماند در اینکه کلامی از نظر بلاغت به درجه ای از لطف و رقاء برسد که بشر واضح کلمه از اتیان آن یا مقابله با آن عاجز باشد؛ چرا که دانستیم تنها وضع لفظ به قرارداد اجتماعی بشر متکی و معلول آنست در حالیکه ارکان اصلی بلاغت در علم و قوای ادراکی جای دارند؛ و علم و ادراک انسان نیز محدود و اصولاً ماهیتی استکمالی دارد.

با استحکام این مبنا اشکال دوم نیز مرتفع و محکوم به انحلال است زیرا اگر قیام کلام بر اساس حقیقت و معنایش منطبق با واقع باشد در اینصورت ممکن نیست که حقایق دیگر را تکذیب کند، و حقایق دیگر نیز آن را تکذیب نمی نماید چرا که اجزاء حق با یکدیگر ائتلاف و اتحاد داشته و هیچ حقی حق دیگر را باطل نمی کند، همانطور که هیچ راستی با راست دیگر مخالف در نمی آید. اما این باطل است که باطل دیگر و نیز حق

را نفی می کند.

با این وصف، این قرآن است که اجزایش یکدیگر را بسوی خود می کشند، و هر یک از اجزاء دیگری را نتیجه می دهد، و هر یک شاهد صدق دیگران و حاکی از آنهاست. بنابراین هیچ اشکالی در بیان معارف یا قصص قرآنی با تعبیر و بیانات مختلف باقی نمی ماند. علامه در این مورد خود اظهار شگفتی کرده اند: «وهذا من عجیب امر القرآن فان الایة من آیاته لا تکاد تصمت عن الدلالة ولا تعقم عن الانتاج، کلما ضمت آیه الی آیه مناسبة انتجت حقیقة من اباکار الحقائق ثم الایة الثالثة تصدقها و تشهد بها.»^{۲۷}

﴿زیرنویس ها:

۱. ر. ک. الاتقان فی علوم القرآن، سیوطی، ترجمه سید مهدی حائری قزوینی، جلد اول، انتشارات امیرکبیر ۱۳۷۶ و ر. ک. البرهان فی علوم القرآن، زرکشی، جلد اول، دارالفکر ۱۴۰۸ هـ.
۲. استاد مصباح یزدی، آموزش عقاید، ج ۲، ص ۲۶۳
۳. معارف اسلامی در آثار شهید مطهری، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، ص ۳۰۸-۳۰۹
۴. استاد مصباح یزدی، اصول عقاید، ج ۲، ص ۲۶۶
۵. معارف اسلامی در آثار شهید مطهری، ص ۳۰۹
۶. المیزان، جلد ۱، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، ص ۱۲۴
۷. اسراء/ ۸۸
۸. هود/ ۱۳
۹. بقره/ ۲۳
۱۰. یونس/ ۳۸
۱۱. طور/ ۲۴
۱۲. این مطلب از آیه شریفه «فأتوا بعشر سور مثله مفتریات» استفاده شده است چرا که مفتریات، اشاره به سخنان دروغین و خودبافته دارد.
۱۳. التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعة و المنهج، الاستاد الدكتور وهبة الزحیلی، دارالفکر، ج ۱-۲، ص ۱۰۳
۱۴. معارف اسلامی در آثار شهید مطهری (ره)، ص ۳۱۵
۱۵. ر. ک. همان ص ۳۱۵-۳۱۸
۱۶. التفسیر الکبیر للامام الفخر الرازی، داراحیاء التراث العربی، المجلد الاول، جزء دوم، ۱۱۵
۱۷. ر. ک. همان ص ۱۱۵-۱۱۶
۱۸. البرهان فی علوم القرآن، جزء ۲، ص ۱۲۶
۱۹. پیشین، ص ۱۲۶-۱۲۷
۲۰. بلاغت، عبارتست از آوردن کلام مطابق اقتضای مقام به شرط فصاحت و فصاحت، عبارتست از خلوص کلام از تنافر کلمات و ضعف تألیف و تعقید لفظی و معنوی (با استفاده از فرهنگ معین)
۲۱. استاد مصباح یزدی، آموزش عقاید ج ۲، ص ۳۰۸-۳۰۹
۲۲. هود/ ۱۳، ۱۴
۲۳. یونس/ ۳۹
۲۴. المیزان، مؤسسه علمی ۱۳۹۳ هـ، ج ۱، ص ۶۹
۲۵. پیشین، ص ۷۱-۷۲
۲۶. ترجمه المیزان، سید محمد باقر موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳، ص ۱۱۴.
۲۷. المیزان، مؤسسه علمی، ۱۳۹۲ هـ، ج ۱، ص ۷۳